

ارتباط بین دین و سیاست در نهج البلاغه و کارکرد های آن

نرگس رایجی پارسایی^۱

فاطمه فغان نوملی^۲

آتنا کاردل^۳

چکیده

اندیشمندان و علمای اسلام به پیوستگی دو حوزه دین و سیاست معتقدند؛ چرا که سیاست به عنوان وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف متعالی دین، ارتباط عمیق و خدشه ناپذیری با آن دارد. سخنان امام علی (ع) در سراسر نهج البلاغه نیز حاوی این مطلب است که ایشان، سیاست اصلی حکومت خویش را بر مبنای عدالت اجتماعی، اقتصادی و احیای ارزش های دینی و اخلاقی بنا نهاد و حاکمیت را نه سلطه گری که مسئولیت و امانت الهی می دید. وحدت و یکپارچگی امت اسلام نزد امیر مومنان (ع)، از جایگاه و اهمیت ویژه ای برخوردار است تا آنجا که پس از ۲۵ سال، باز هم به سکوت خود ادامه می دهد و جهت جلوگیری از تفرقه، رنجش خاطر خویش را همچون استخوانی در گلو تحمل می نماید. در حکومت داری ایشان مباحثی چون اقامه مساوات و عدالت، صداقت و صراحت و عدم استبداد نسبت به مردم، بسیار مهم تلقی می شد. سایر جنبه های ارتباط دین و سیاست، در شخصیت ایشان به عنوان «حاکم جامعه اسلامی» نمایان می شود که در سه بخش سبزه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی به آن پرداخته شده است. نگرش دینی به کلیه مسائل از جمله سیاست، رنگ و بوی دینی می بخشد. نهج البلاغه - که بیانگر احوال و سخنان گرانمایه امام علی (ع) است - سرشار از مطالبی است که نشان دهنده آمیختگی دین و سیاست می باشد و نمود آشکار آن در شخصیت و سیره عملی مولای متقیان مبین آن است که ایشان در کوچک ترین مسئله زمامداری، با مسامحه برخورد نکرد و از سیاست به عنوان ابزاری جهت نیل به اهداف دین مبین اسلام بهره گرفت.

کلید واژه ها: دین، سیاست، حکومت اسلامی، نهج البلاغه، امام علی (ع).

(۱) دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی. parsay62@yahoo.com

(۲) مدرس رشته علوم سیاسی دانشگاه پیام نور گلستان.

(۳) مدرس رشته علوم سیاسی دانشگاه پیام نور گلستان و دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان.

مقدمه

کتاب نهج البلاغه، آینه تمام نمای زندگی مولای متقیان، امام علی (ع) می باشد که با مطالعه آن می توان سیره قولی و عملی آن حضرت را در تمامی زمینه ها به خوبی مشاهده کرد. یکی از مباحث چالش برانگیز، پس از رحلت پیامبر (ص) تاکنون، مسئله ارتباط یا جدایی دین از سیاست است که پس از رحلت پیامبر (ص) به تدریج پیش آمد. نقطه تلاقی این مسئله با پژوهش حاضر، در پذیرش حکومت توسط شخصیتی دینی به عنوان «حاکم جامعه اسلامی» است؛ پس تحلیل و دقت نظر در سبک زمامداری ایشان، ما را به نقاط تأثیر گذار دین در سیاست و ارتباط آن دو رهنمون می سازد. در این پژوهش پس از بیان مباحث شاخصی چون لزوم و ضرورت تشکیل حکومت در اسلام و پرداختن به اصل موضوع مقاله، عمده مسائل در نهج البلاغه مطرح و در بخش پایانی به عنوان شاهد مثال در سه زمینه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، شیوه حاکمیت دینی ترسیم شده است.

در ارتباط با موضوع مقاله، تاکنون کتاب ها و مقاله ها مرتبط بسیاری تألیف شده است که به طور کلی و گذرا به زندگی امام علی (ع)، اشاراتی داشته اند؛ اما ویژگی منحصر به فرد این پژوهش، در بررسی ارتباط دین و سیاست در نهج البلاغه است که با شیوه ای متفاوت، محل تلاقی دین و سیاست را به نمایش گذارده است. در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی بر آنیم تا با بررسی شخصیت امیر مومنان (ع)، علاوه بر احصاء جنبه های شخصیتی ایشان به عنوان الگوی کامل، جوابی قاطع به مدعیان جدایی دین از سیاست داده باشیم؛ چرا که زمانی این موضوع به صورت عملی در سیره بزرگان و ائمه اطهار (ع) نمایان شود؛ راهی جز پذیرش این موضوع برای آنان، باقی نخواهد ماند.

بیان مسئله و طرح موضوع

کتاب نهج البلاغه گرچه کتاب اخلاق است، در عین حال کتاب معنویت و دل است؛ اما در همین محورهای یاد شده خلاصه نمی شود. نهج البلاغه، کتاب سیاست نیز است؛ زیرا اکثر خطبه ها و تمام نامه ها و برخی از حکمت های آن در دوران پنج سال حکومت

امام علی (ع) پدید آمده است (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۲). از مسائل مهم و سرنوشت سازی که در رد و نفی آن پیوسته از سوی افراد و گروه های مخالف داخلی و خارجی پرسش ها و شبهه های زیادی با دیدگاه ها و شیوه های متفاوتی طرح می شود، مسئله «سیاست و حکومت در اسلام» است (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۷۷: ۲۶). پس از گذر از مباحث طولانی دلایل ارتباط دین و سیاست، این سؤال مطرح می گردد که این مقوله در کتابی چون نهج البلاغه که انعکاس سیره قولی و فعلی امام علی (ع) است؛ چگونه توسط ایشان، به عنوان یک ضرورت به کارگیری و نمایان شده است؟

ضرورت تحقیق

در ارتباط با موضوع مقاله، تاکنون کتب و مقاله های مرتبط بسیاری تألیف شده است که به طور کلی و گذرا در زندگی امام علی (ع)، اشاراتی داشته اند؛ اما ویژگی منحصر به فرد این پژوهش، در بررسی ارتباط دین و سیاست در نهج البلاغه است که با شیوه ای متفاوت، محل تلاقی دین و سیاست را به نمایش گذارده است. بررسی شیوه حکومت داری مولای متقین امام علی (ع) که به خوبی در نهج البلاغه نمایان است، ما را بیش از پیش به این واقعیت رهنمون می سازد که دین به عنوان راهنمای بشر، در مقوله به ظاهر خشنی چون سیاست ورود یافته و به آن رنگی خوشایند و مطابق با طبع سالم انسانی می بخشد؛ چرا که در عین قاطعیت در برابر ظلم، راه را بر هرگونه بی عدالتی حتی در میان مردمان سایر اقلیت ها می بندد و امیر المومنین (ع) به عنوان حاکم اسلامی، پیرو و پیاده ساز این چنین دینی است.

روش تحقیق

در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی بر آنیم تا با بررسی شخصیت امیر مومنان (ع)، علاوه بر احصای جنبه های شخصیتی ایشان به عنوان الگوی کامل، جوابی قاطع به مدعیان جدایی دین از سیاست داده باشیم؛ چرا که زمانی که این موضوع به صورت عملی در سیره بزرگان و ائمه اطهار (ع) نمایان شود؛ راهی جز پذیرش این موضوع برای آنان، باقی نخواهد ماند.

سؤالات

- ۱- رابطه دیانت با سیاست در حکومت امام علی (ع) چگونه تجلی می یابد؟
- ۲- علت سکوت طولانی مدت امام علی (ع) بر حق به غارت رفته اش چه بود؟
- ۳- شیوه زمامداری امیر مومنان (ع) در تأمین حقوق اقلیت ها چگونه بود؟
- ۴- ویژگی های حاکم و زمامدار در اداره حکومت اسلامی چیست؟
- ۵- صداقت سیاسی چگونه در وجود امام علی (ع) به عنوان حاکم اسلامی نمایان می شود؟
- ۶- شیوه خلافت امام علی (ع) به عنوان حاکم و پیشوای دینی چگونه در نهج البلاغه بیان شده است؟

فرضیه ها

- ۱- آمیختگی دیانت با سیاست امیرالمومنین (ع) موجب می گردد که ایشان با وجود امکان بهره برداری از حکومت، پرهیزکاری را مقدم دانسته، از آن عدول ننماید؛
- ۲- امام علی (ع)، بر حق به غارت رفته خویش به خاطر مصلحت بالاتر سکوت می کند و این نشان از هدف و انگیزه الهی است که راه را بر هرگونه منیت می بندد و مصلحت فردی را قربانی مصلحت اسلام و حکومت اسلامی می نماید؛
- ۳- برخلاف پایداری شدن حقوق اقلیت ها در دیگر جوامع، شخصیتی زمامدار جامعه اسلامی است که خود را در برابر به یغما رفتن زیورآلات زنان غیر مسلمان مسئول می بیند و این حاکی از نقش انکار ناپذیر دین در عرصه سیاست است؛
- ۴- قاطعیت در پیروی از قانون، عدالت، بصیرت و صداقت سیاسی از ویژگی های حاکم در اداره حکومت اسلامی است؛
- ۵- داشتن «مواضع شفاف»؛ البته در عمل نه فقط در شعار، و عدم زد و بند پنهانی، از نموده های صداقت سیاسی امام علی (ع) است؛
- ۶- از دیدگاه امام علی (ع)، فرمانروایی ودیعه ای الهی است. ودیعه الهی که توأم با مسئولیت در برابر خدا و مردم است.

دین و سیاست در لغت و اصطلاح

در فرهنگ معین، واژه «دین» به معنی آیین، کیش، راه، روش (معین، ۱۳۸۸، ۱/۱۵۹۷) و ملت، مذهب، طاعت، پاداش و جزا آمده است (عمید، ۱۳۵۸: ۶۲۶) و اصطلاحاً به معنای: اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان، و دستورهای عملی متناسب با این عقاید می‌باشد و دین حق، عبارت است از: آیینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار باشند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱۱).

«سیاست» را در لغت به معنی اداره کردن امور مملکت، اصلاح امور خلق، رعیت داری، عقوبت و مجازات آورده اند (عمید، ۱۳۵۸: ۷۶۸) و اداره بلاد هم از جهت دنیوی و هم از جهت اخروی و یا به تعبیری تدبیر امور کشور؛ یعنی اندیشه نحوه برخورد و تعامل در هم زیستی افراد جامعه با یکدیگر و با جوامع کشور های دیگر در ابعاد مختلف... که در خصوص چگونگی زندگانی جمعی مردم یک کشور است، معنی اصطلاحی سیاست است (حاتمی و لعل علیزاده، ۱۳۹۰: ۵۲) و در یک کلام می‌توان گفت: سیاست عبارت است از: انتخاب روش‌ها؛ بنابراین واژه سیاست با پسوندهای مختلف، معنای خاص خود را خواهد داشت؛ مثلاً سیاست اقتصادی، سیاست موازنه به ایجاد تعادل قدرت بین الملل، سیاست داخلی، سیاست خارجی و سیاست اسلامی یعنی اداره و هدایت جامعه بر اساس قوانین الهی و دین اسلام به گونه‌ای که سعادت دنیا و آخرت تأمین گردد (ولایی، ۱۳۷۷: ۱۰-۹).

سیاست الهی در حکومت علوی

سیاست امامان شیعه (ع)، سیاست الهی بوده است. سیاستی که با الهام از روح تعالی آسمانی و الهی، بر چند نکته کلیدی استوار بود. سیاستی که هدفش هدایت، منع تجاوز ظالمین به حدود فکری و جغرافیایی جامعه اسلامی و مبتنی بر آرمان‌های بلند نبوی، وحدت پیروان، عدم سازش با مخالفان، در نظر گرفتن مصالح عامه اسلامی، ترویج فضیلت‌ها، نهادینه سازی سعادت و فلاح و رستگاری در جامعه انسانی، تکلیف‌گرایی و اسلام محوری، حرکت در چارچوب قوانین الهی و عدم تخطی از آن، قاطعیت و آگاهی از حرکت‌های مرموز و شیطانی بود (نوابی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

علی (ع) نیز مانند هر مرد الهی و رجل ربّانی دیگر، حکومت و زعامت را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که اشباع کننده حس جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کند و آن را پیشیزی نمی شمارد؛ اما همین حکومت و زعامت را در مسیر اصلی و واقعیش؛ یعنی به عنوان وسیله ای برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع، فوق العاده مقدس می شمرد و مانع دست یافتن حریف و رقیب فرصت طلب و استفاده جو می گردد و از شمشیر زدن، برای حفظ و نگهداری عدالت از دستبرد چپاول گران دریغ نمی ورزد (مطهری، ۱۳۶۱: ۷۷-۷۶).

ایشان برداشتی متفاوت از سیاست را ارائه می دهد که از حيله و نیرنگ به شدت دور است و چنین می فرماید: «وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْعُدْرَ كَيْسًا وَتَسْبَهُمُ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ!» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۶۱)؛ اما امروز در محیط و زمانه ای زندگی می کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می پندارند، و افراد جاهل، آنان را اهل تدبیر می خوانند. چگونه فکر می کنند؟ خدا بکشد آنها را!

ایشان، حاکمیت و نظم سیاسی را پیمانی سه جانبه می دانسته اند که میان خدا، مردمان و فرمانروایان بسته می شود؛ یعنی در همان حال، فرمانروا علاوه بر اینکه باید پاسخ گوی کارها و رفتار خویشان در برابر مردمان باشد؛ در نزد خداوند نیز مسئول و ضامن است... رعایت همه موازین اخلاقی و پرهیز از ناراحتی، ناراستی، کژی، پیمان شکنی، خدعه و نیرنگ از آموزه های برجسته سیاست و حکومت از دیدگاه امام علی (ع) است (نویسی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

رابطه دین و سیاست در اسلام

در زمینه آنچه که دین ارائه می دهد دانشمندان دین، نگرش های گوناگونی ابراز داشته اند. برخی بر این باورند که دین تنها عهده دار رابطه فردی حق و خلق؛ یعنی عبادت و روابط اخلاقی افراد مردم با یکدیگر است و مسائل سیاسی حقوقی و سیاسی حکومتی از دایره دین بیرون است و به تشخیص افراد و تصمیم عقلی آنها بستگی دارد. گروه دیگر بر این باورند که دین، بر مسائلی افزون بر عبادت، تأکید می کند و اخلاق، اصل حکومت را مورد تأکید قرار می دهد و اصول حاکم بر نظام جهانی را تبیین

می‌کند (آشفته تهرانی، ۱۳۸۷: ۲۵۸)؛ اما اکثر اندیشمندان و علمای مسلمان به یگانگی و امتزاج دین و سیاست اعتقاد دارند و همواره از دین به عنوان ستون اصلی دولت یاد کرده و حکومت را به عنوان امر دینی و از اجزای لاینفک پیکره شریعت اسلامی دانسته‌اند. پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) در اوج اقتدار سیاسی خود سعی می‌نمودند عادت‌های شاهان گذشته و ظلم و ستم و خشونت را نفی کنند و به مردم یاد دهند که بدون ترس و محابا سخن گویند و واقعیت شخصیت قدرتمند سیاسی را که چیزی جز وظیفه مندی و خدمتگزاری و امداری به خدا و مردم نیست نشان دهند (حاتمی و لعل‌علیزاده، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۷).

در اسلام، دین با سیاست پیوند نزدیکی داشته است و این امر به سادگی قابل انکار نیست. متفکران مسلمان معتقدند که اسلام یک دین سیاسی است که سیاسی بودن آن ناشی از ماهیت و جوهر آن است؛ چرا که نظام دینی اسلام، یک طرح جامع برای نظم دادن به زندگانی انسان است و ارتباطی عمیق و خدشه‌ناپذیر با سیاست به عنوان وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به دین دارد و این یگانگی و وحدت دین و سیاست قبل از ظهور اسلام نیز به وضوح دیده می‌شود. با نگاهی به تاریخ پیامبران و با دقت در قرآن کریم نیز مشخص می‌شود که مهم‌ترین هدف رسالت پیامبران، تنظیم روابط اجتماعی و تأسیس نظام حکومتی بر پایه قانون الهی بوده است و برای هر کدام از آنها که شرایط مساعد و آمادگی محیط اجتماعی فراهم آمده است؛ به عنوان بخشی از رسالت به تشکیل حکومت الهی مبادرت ورزیده‌اند... در اسلام میان الهیات، اخلاق و سیاست هیچ‌گونه جدایی نبوده است (همان، ۶۷-۶۲). در ادامه جهت روشن شدن مطالب به مباحث مرتبط با رابطه جدایی‌ناپذیر دین از سیاست در دین مبین اسلام می‌پردازیم:

۱- لزوم تشکیل حکومت در هر زمان

تردید نیست که بشر، اجتماعی است و برای پیشروی در راه تکامل همه جانبه در هر زمان نیاز به تشکیل حکومت دارد تا حکومت در پرتو قانون و تعهد آن، بتواند به پیش‌برود و از هرج و مرج و بی‌نظمی و عوامل ضد تکامل محفوظ گردد. اسلام که آیین مترقی جهانی

است، تنها دین، اخلاقیات و عبادت‌ها و فروع‌ات زندگی نیست؛ بلکه کاملاً به اصول و تکامل و نیازهای افراد جامعه توجه دارد و بر همین اساس، تشکیل حکومت سالم و عادلانه از ارکان اساسی آن است؛ از این رو هنگامی که رهبر بزرگ اسلام، پیامبر (ص) به مدینه آمد به محض اینکه اسلام نصیح گرفت و طرفدارانی پیدا کرد؛ به تشکیل حکومت مبادرت نمود تا نظام اجتماع تحت نظارت دقیق حکومت، کنترل و رهبری گردد (نوری همدانی، بی تا: ۱).

۲- ضرورت حکومت از دیدگاه اسلام

با نگاهی پژوهشگرانه به متون اسلامی می‌بینیم که اسلام، در حالی که بالاترین مراتب امامت و رهبری را برای کمال انسان و جامعه انسانی ضروری می‌داند، بر ضرورت مطلق رهبری سیاسی، در شرایطی که زمینه رهبری سیاسی مطلوب فراهم نباشد؛ تأکید می‌ورزد. به دیگر سخن، اسلام با اینکه زمینه‌سازی برای رهبری و مدیریت افراد شایسته و حکومت صالحان را بر همگان واجب نموده؛ اما در هیچ شرایطی ضرورت رهبری سیاسی را برای جامعه نفی نکرده است و به مسلمانان اجازه نمی‌دهد که تسلیم هرج و مرج شوند و یا نسبت به تشکیل حکومت و ایجاد رهبری سیاسی بی تفاوت باشند (ری شهری، ۱۳۷۶: ۲۵).

ماهیت قوانین اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی اسلام خوددلیلی بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا عمل به این قوانین و دستورها، بدون تشکیل حکومت و دولت، امکان‌پذیر نیست...؛ پس خداوند، پیامبر اکرم (ص) را موظف می‌کند تا برای اجرای احکام اسلام بعد از خودش «مولا امیر مومنان (ع)» را معرفی کند که در غیر این صورت «ابلاغ رسالت» انجام نگرفته است (ولایی، ۱۳۷۷: ۴۹). روشن است آیینی که بر شالوده فطرت و عقل، پایه ریزی شده باشد، نمی‌تواند نسبت به یکی از برترین و بدیهی‌ترین نیازهای فطری و عقلی انسانی و جوامع انسانی؛ یعنی «حکومت» بی تفاوت باشد (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۷۷: ۴۵/۱).

۳- دلایل تفکیک ناپذیری دین و سیاست در اسلام

گرچه از نگاه دین، دنیا «پلی برای آخرت» است؛ اما پلی که میلیاردها انسان، بدان وارد شده و عمری

را در آن سپری می کنند؛ نمی تواند مورد نظر و عنایت دین نباشد (ورعی، ۱۳۸۱: ۱۲۳/۱). در اسلام دین و سیاست، لازم و ملزوم همدیگر و تفکیک ناپذیرند؛ به دلیل ارتباط ماهوی که دارند. گفتیم دین عبارتست از: مجموعه قوانین و دستورهایی که به وسیله پیامبران الهی از طرف خدای بزرگ جهت اداره فرد و اجتماع بیان می شود و در تعریف سیاست گفته شد: «مدیریت و هدایت جامعه بر اساس قوانین الهی، و دین اسلام را سیاست اسلامی می گویند؛ بدیهی است برای نیل به چنین هدف عالی و متعالی، برنامه ای جامع و کامل لازم است؛ زیرا هیچ سیاستمداری بدون داشتن برنامه ای مدوّن قادر نخواهد بود که کوچکترین اصلاحی را به انجام برساند و همچنین ادعا کند که من، جامعه را به بهترین شکل اداره خواهم کرد؛ در صورتی که برنامه و روشی ندارم و اصولاً چنین سخنی به تمسخر گرفته می شود. پس هر مدیر و سیاستمداری لازم است در چارچوب برنامه ای مشخص که ما نام آن را دین می گذاریم حرکت کند. با این توصیف، سیاست از دیانت جدا ناپذیر است. نتیجه اینکه گرچه معتقدیم که در اسلام سیاست و دیانت تفکیک ناپذیرند و جدایی این دو از هم ممکن نیست والا اسلام نخواهد بود؛ اما بر این باوریم که دین، حاکم بر سیاست است نه سیاست، حاکم بر دین» (ولایی، ۱۳۷۷: ۱۵-۱۶).

مأموریت رهبران الهی، آن گونه که از قرآن استفاده می شود منحصر به هدایت اعتقادی و معنوی و تأمین سعادت اخروی مردم نبوده است؛ بلکه آنان در زندگی دنیوی مردم نیز هدف هایی را دنبال می نمودند؛ چراکه نیل به اهداف معنوی و اخروی، از رهگذر نیل به اهداف مقدس دنیوی است (ورعی، ۱۳۸۱: ۱۲۱/۱).

اگر دین نسبت به دنیای مردم بی تفاوت بود و آنها را به خود انسان ها واگذار می کرد نیازی به بیان احکام بی شماری در زمینه های مختلف اجتماعی و سیاسی نبود و به احکام روابط خانوادگی، اجتماعی، قضایی و جزائی احتیاج پیدا نمی شد. حضور دین در این صحنه ها، نشانگر نقش دین در اجتماع و سیاست و زندگی دنیوی مردم است.

دین و سیاست در نهج البلاغه

کسانی که از مکتب اسلام و عقاید و احکام و حقوق و تکالیف آن به اندازه لازم اطلاع دارند، می دانند که این دین، تنظیم و هماهنگی همه امور و شئون حیات بشری را از دیدگاه اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، عبادی و غیره به عهده گرفته است... آیات قرآنی و سخنان امیرالمومنین (ع) چنان که در سراسر نهج البلاغه مشاهده می گردد با کمال صراحت و با تأکید جدی، رسالت انبیاء و دیگر پیشوایان الهی را در هر دو عالم دنیوی و اخروی بشر مطرح نموده است (فاضلی، ۱۳۷۸: ۳۲). مولای متقیان چنین بیان می دارد: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۴۷)؛ خداوند حضرت محمد (ص) را به حق برانگیخت تا بندگان خود را از پرستش دروغین بت‌ها رهایی بخشیده و به پرستش خود راهنمایی کند، و آنان را از پیروی شیطان نجات داده، به اطاعت خود کشاند. با مطالعه نهج البلاغه روشن می شود علی (ع) درباره حکومت و عدالت، حساسیت خاصی دارد و اهمیت و ارزش فراوانی برای آنها قائل است.

قطعاً برای کسانی که با اسلام آشنایی ندارند و برعکس با تعلیمات سایر ادیان جهانی آشنا می باشند باعث تعجب است که چرا یک پیشوای دینی اینقدر به این گونه مسائل می پردازد؟ مگر اینها مربوط به دنیا و زندگی دنیا نیست؟ آخر یک پیشوای دینی را با دنیا و مسائل اجتماعی چه کار؟ و برعکس کسی که با تعلیمات اسلامی آشنا است و سوابق علی (ع) را می داند... دچار هیچ گونه تعجبی نمی شود؛ بلکه برای او اگر جز این بود جای تعجب بود (مطهری، ۱۳۶۱: ۷۴). در جای دیگر حضرت امیر (ع) در جریان بیعت مردم با او برای خلافت پس از مرگ عثمان، سوگند یاد کرد که پذیرش حکومت را در راستای تعهدی الهی می داند که علما و دانشمندان هر جامعه در برابر شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان بر عهده دارند تا از آن طریق حق مظلومان و ستمدیدگان را از ستمگران بستانند: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كِظَةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ، لَا لَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَلَا لَقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ

عَنْزِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۳)؛ اگر خداوند از علما، عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم؛ آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

۱- اهداف تشکیل حکومت اسلامی

دولت در اندیشه سیاسی آن حضرت، مفهوم نهاد را دارد. قدرت است و حکومت، سازمان و نهادی است که حق استفاده از قدرت و توانایی مذکور را دارد و والی (سرپرست)، مظهر این قدرت و رعیت، تحقق بخش آند که بدون ایشان، قدرت دولت مفهوم نمی یابد و سیاست، شیوه و روش اجرای قدرت دولت می باشد؛ روشی که والی یا حاکم جهت اجرای حاکمیت انتخاب می کند که این روش همواره متأثر از برداشتی است که حاکمان از مفهوم دولت دارند که آیا دولت را یک ودیعه الهی توأم با مسئولیت در برابر خدا و مردم می دانند و یا یک حق که برای به دست آوردن آن باید از هر وسیله ای استفاده کرد.

از دیدگاه امام علی (ع)، فرمانروایی، ودیعه ای است الهی؛ همچنان که در نخستین خطبه امام علی (ع) از پذیرش حکومت که توضیح دهنده خطوط کلی سیاست های وی است؛ این معنی به خوبی مشخص است. ایشان در این خطبه، سیاست اصلی حکومت خویش را بر مبنای عدالت اجتماعی، اقتصادی و احیای ارزش های دینی و اخلاقی توضیح می دهد (درخشه، ۱۳۹۱: ۴۵).

حکومت و زمامداری از نگاه امیر المومنان (ع)، امری گریزناپذیر است؛ از این رو در پاسخ به شعار خوارج که می گفتند «لا حکم إلا بالله»، سخنی دندان شکن بیان می دارد (نصیری، ۱۳۸۴: ۱۵۷) و می فرماید: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، فَإِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۴۰)؛ سخن حقی است که از آن اراده باطل شده!

آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند زمامداری جز برای خدا نیست؛ در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند؛ به وسیله حکومت، بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد؛ جاده ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود؛ نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند. در سخن دیگر، امام علی (ع) هدف از عهده دار شدن خلافت را چنین اعلام می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ، وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرِ الْأَضْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ» همچنین امام علی (ع) تکلیف اموال و امکانات را روشن می کند تا راه خودسری در این زمینه را ببندد و مسئولان بدانند که اموال و دارایی ها و امکانات در اصل از آن خداست که به صورت امانت و از باب نیابت در اختیار مردمان - همه مردم نه گروهی خاص - نهاده است تا در راه رفاه و آسایش همگانی به گونه ای خردمندانه و با تدبیری درست استفاده شود. مسئولان، خزانه داران اموال و دارایی ها و امکانات هستند؛ در واقع خزانه داران، و کیلان مردمند نه حاکمان مسلط بر اموالشان (طبیعی، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۵). ایشان می فرماید: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۵)؛ همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده؛ بلکه امانتی در گردن توست؛ یعنی زمامداری و کارگزاری، مسئولیت پذیری است نه سلطه گری؛ مسئولان برای اقدامات خود باید مدرک داشته باشند و بر اساس حجتی روشن عمل نمایند و در امور باید از اعمال نظر بی مبنا و حکومت رای، بپرهیزند (اطاعت، ۱۳۸۹: ۹۶).

۲- مردم سالاری در حکومت اسلامی

یکی از مسائل بنیادین در هر حکومتی، نوع پیوند میان دولت با ملت است. این پیوند از دو جهت قابل بررسی است: الف: در اصل تشکیل حکومت و نحوه پیدایش آن؛ ب: در نحوه برخورد و تعامل میان حکومت و مردم. حکومت مردم سالار، حکومتی است که هم

در اصل پیدایش خود و هم در نوع تعامل با مردم، بیشترین پیوند را با مردم داشته باشد و امور اساسی آن طبق اراده و خواسته مردم انجام پذیرد؛ البته میان مردم سالاری دینی و غیر دینی، یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن اینکه در حکومت مردم سالار دینی، خواست و اراده مردم در محدوده احکام و دستورهای الهی، ملاک عمل قرار می گیرد و خواست و تشخیص مردم بر قانون و دستور خداوند، مقدم نمی شود؛ اما در حکومت های مردم سالار غیر دینی، خواست و اراده مردم محدود به حدی نیست و اصلاً برای دستور و قانون الهی، حسابی باز نمی شود و به طور مطلق بر اساس نظر اکثریت مردم، عمل می شود...؛ بنابراین در اسلام، مردم در تعیین امام و حاکم مسلمین، نقش ندارند ولی در برپایی حکومت و فعلیت یافتن حاکمیت حاکم، نقش بسزایی دارند. درباره مشروعیت حکومت و خلافت حضرت علی (ع)، دلایل قطعی و مسلمی از قرآن و سنت وجود دارد که هیچ گونه تردیدی در لزوم زعامت و ولایت امیر مومنان (ع) بعد از پیامبر (ص) باقی نمی گذارد... از جهت مردمی بودن و پذیرش همگانی آن حضرت درباره روز بیعتش، می فرماید:

«فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ يَتَّالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۳)؛ روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آنکه نزدیک بود حسن و حسین (ع) لگدمال گردند. آن حضرت در جای دیگر می فرماید: «وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخِيرِينَ» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۱)؛ آنگاه مردم بدون اکراه و اجبار، با من بیعت کردند.

جالب تر آنکه آن حضرت برخلاف اکثر حکومت گران، در برابر این اقبال عمومی هیچ گونه رغبت و میلی نشان ندادند چنان که می فرماید: «فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُودِ الْمَطَافِيلِ عَلَيَّ أَوْلَادَهَا، تَقُولُونَ: التَّبِيعَةُ التَّبِيعَةُ قَبِضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۳۷)؛ شما مردم! برای بیعت کردن به سوی من یورش آوردید، چونان مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند. و پیاپی فریاد کشیدید: بیعت! بیعت! من دستان خویش را بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سر باز زدم، و شما دستم را کشیدید.

بنابراین در پذیرش حکومت علوی از سوی مردم، حد اعلائی مردم سالاری رعایت شده است؛ اما در زمینه نوع برخورد امام با مردم، به عنوان حاکم و زمامدار با نگاه اجمالی به سیره و سخنان آن حضرت، پیوند عمیق آن بزرگوار با مردم روشن می گردد؛ چنان که می فرماید: «وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوَارَكُمْ وَ أَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وِرَائِكُمْ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۵۹)؛ با شما به نیکویی زندگی کردم، و به قدر توان از هر سو نگاهبانی شما دادم.

ایشان در نامه ای به محمد بن ابی بکر فرماندار مصر می نویسد: «وَإِسْطُ لَهْمُ وَجْهَكَ وَالنَّ لَهْمُ جَانِبِكَ، وَآسِيبُنُهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، وَالْإِشَارَةَ وَالتَّحْيِيَةَ» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۴۶)؛ با مردم گشاده روی و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش. آن حضرت در جای دیگر خطاب به مردم می فرماید: «فَلَا تَكَلَّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلِ لِي، وَلَا اتَّمَسَّ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۲۱۶)، پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود.

به طور خلاصه می توان گفت: یکی از مردمی ترین حکومت هایی که در طول تاریخ، ظهور پیدا کرده است حکومت الهی امیر مومنان علی (ع) بوده است. حقیقتی شگرف که با رجوع به تاریخ و سیره قولی و عملی آن بزرگوار به خوبی هویدامی گردد (موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴: ۶).

۳- حاکم اسلامی زمینه ساز وحدت

وحدت طلبی در سیره عملی و رفتار آن حضرت به راحتی مشاهده می شود؛ چنان که در مقابل حق به غارت رفته خویش، بیست و پنج سال سکوت کرد و با آنکه خار در چشم و استخوان در گلو، خانه نشین شده بود از هیچ تلاشی برای اتحاد مسلمانان، دریغ نوزید. امام علی (ع) آن زمان که سستی مسلمانان را در جنگ با مرتدان مشاهده کرد با خلیفه اول بیعت نمود... ایشان، بزرگترین منادی وحدت امت اسلامی بوده است که در راه تحقق و تداوم وحدت از هیچ تلاشی دریغ نوزیده است (همان: ۷). وحدت و یکپارچگی امت اسلام، نزد امیر مومنان (ع)، از جایگاه و اهمیت ویژه ای

برخوردار است. آن حضرت می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِدْلَانَهُ بَكْثَرَةً وَلَا بَقْلَةً، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّىٰ بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَىٰ مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعَدَّهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۴۶)؛ پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود، اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود، و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد و در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه می فرماید: «أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۹۲)؛ آگاه باشید! که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید، و با زنده کردن ارزش های جاهلیت، دژ محکم الهی را درهم شکستید. امام در این خطبه، به بیان دوران عقب گرد مسلمانان از وحدت و پیروزی پیشینه پرداخته است... در ادامه این سخن با صراحت بیشتری می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمَوَالَةِ أَعْزَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْأَسْلَامِ إِلَّا بِأَسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ» (همان)؛ بدانید که پس از هجرت، دوباره چونان اعراب بادیه نشین شده اید، و پس از وحدت و برادری، به احزاب گوناگون تبدیل گشته اید، از اسلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی را نمی شناسید. امام در این چند جمله، نگرانی شدید خود را از وضع مسلمانان آن زمان ابراز می دارد که چگونه تعصبات قبیله‌گی در میان آن ها به شدت آشکار شده بود. همان چیزی که پیامبر اسلام (ص) آن را در سایه تعلیمات عالی اسلامی محو کرد و این تعصبات، سرچشمه درگیری و خونریزی شد؛ پس امام (ع) چنین می فرماید: «شما دم از اسلام و ایمان می زنید ولی تنها از اسلام نامی بر خود نهاده اید و از ایمان به تشریفات بسنده کرده اید. آری! شما شهادتین را بر زبان جاری می کنید و نماز و روزه ای در ظاهر انجام می دهید ولی از اصول تعلیمات اسلام بی خبرید» (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۷/۴۸۱-۴۷۹).

۴- اقلیت ها در حکومت اسلامی

ممکن است بعضی تصور کنند که مسئله احترام به اقلیت های مذهبی که در پناه اسلام، جان و مالشان محفوظ شمرده شده و نیز حمایت از آنها تنها یک شعار است؛ ولی توجه به مسائل مربوط به آنها در فقه اسلامی و تعبیرهایی مانند تعبیر امام (ع) در خطبه ۲۷ نهج البلاغه، نشان می دهد که اسلام دقیقاً خود را حامی آنها می شمرد و مادام که دست به پیمان شکنی و اعمالی بر ضد اسلام نزده اند، جان و مال و حیثیت و آزادی شان محفوظ است. در این فراز، امام (ع) شدیداً از این مسئله ناراحت است که چرا غارتگران شام، زیورآلات زنان یهودی یا نصرانی را که در پناه اسلام می زیسته اند؛ به یغما برده اند؛ حتی آنها را در کنار زنان مسلمان قرار می دهد و نسبت به هر دو شدیداً اظهار نگرانی و ناراحتی می کند که چرا حرمت آنها شکسته شده و زیورآلاتشان غارت گردیده و مردم عراق را به خاطر سستی و تنبلی در برابر این غارتگران، شدیداً ملامت و سرزنش می کند (همان: ۱۵۵/۲-۱۵۴). ایشان می فرماید: «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْآخَرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَانِدَهَا وَ رُعْتَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَالْأَسْتِزْجَامِ. ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَؤَ أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۲۷)؛ به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گوشواره های آنها را به غارت برده؛ در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن نداشته اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد و یا قطره خونی از او ریخته شود. اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد.

مدعیان حقوق بشر که داعیه رعایت حقوق تمام افراد انسانی را به طور یکسان دارند، در عمل نه تنها مساوات و برابری تمام افراد انسانی را رعایت نمی کنند؛ بلکه برای اقلیت های کشورشان، ذره ای ارزش و اهمیت قائل نمی باشند؛ اما در اسلام چنین نیست. گواه صدق این مدعا، کلام مولا علی (ع) است که می فرماید:

«وَأَشْعِرْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَعْتَنِمُ

أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يُفْرَطُ مِنْهُمْ الزَّلَلُ، وَتَعْرَضُ لَهُمُ الْعَلَلُ، وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَّلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَإِتِّلَاكَ بِهِمْ» (همان، نامه ۵۳)؛

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش؛ مبدا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند. اگر گناهی از آنان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانروایی مصر داد والا تر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آموذن تو قرار داده است.

می بینیم که چطور حضرت با تقسیم بندی مردمان تحت حکومت، مالک را توصیه می کند. که همه افراد جامعه را با یک نگاه و به طور مساوی در نظر بگیرد و حقوق آحاد ملت را به طور یکسان و بدون کوچک ترین تبعیض، در اختیار آنان قرار دهد (فاضل لنکرانی، بی تا: ۲).

حاکم اسلامی در آیین نهب البلاغه

یکی از ویژگی های مقررات اسلامی، رابطه تنگاتنگ و استوار آن با نظام سیاسی حاکم بر جامعه است؛ بدین معنا که در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی، حکومتی، اجتماعی و حتی عبادی، قوانین و مقررات به گونه ای ارائه شده است که تنها با روی کار آمدن دولتی دینی، امکان اجرای صحیح و کامل و مطلوب آنها وجود دارد و خلأ چنین دولتی به بروز پراکندگی در قوانین اسلامی، امکان سوء از قوانین اسلامی، ضعف اجرا به علت فقدان حمایت قانونی و ... می انجامد. نظام عبادی در اسلام، هم سازنده عناصر حکومت و نظام سیاسی است و هم ارتباط فرد با خدا و سایر انسان ها را سازمان می بخشد. در این مکتب، تنظیم ارتباط و تعامل انسان ها در گرو تنظیم ارتباط آن ها با خداوند است (فاتحی و ابوالقاسمی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

ایشان مسئولیت های دینی و سیاسی را با بیان هشدار دهنده این گونه مطرح می فرماید که:

«وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ، وَبَيْتَ الْمَالِ، وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ،



وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرَجَ فِي كِتَابِيهِ أُتْبِعُ أُخْرَى، أَتَقَلَّقُ تَقَلُّقَ الْقَدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتَهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَأَضْرَبَ نِفَالَهَا هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ. وَاللَّهُ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعُدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حَمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ، فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ؛ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ. إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتَكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فِإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فِإِلَى النَّارِ! (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۱۹)؛ و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق درخواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته ای بیرون روم، و به دنبال دسته ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم! من چونان سنگ آسیاب، باید بر محور خود استوار بمانم تا همه امور کشور، بیرامون من و به وسیله من به گردش درآید. اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد! به حق خدا سوگوند که این پیشنهاد بدی است! به خدا سوگوند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتیم، پای در رکاب کرده از میان شما می رفتیم، و شما را نمی طلبیدم، چندان که باد شمال و جنوب می وزد؛ زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حیله اید. مادام که افکار شما پرکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد. من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند؛ آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.

۱- سیمای اخلاقی

حضرت علی (ع) در عرصه سیاست و حکومت نیز اثبات حق و عمل به آن را وظیفه اصلی حاکم می داند. از این منظر تفکیک اخلاق از سیاست، غیر ممکن می شود و اخلاق، جزئی از سیاست می گردد و سیاستی که از مدار اخلاق خارج شود، در واقع از مدار حق خارج شده است؛ چرا که اخلاق مداری در سیاست، نتیجه حق مداری در اندیشه سیاسی است (رنجبر، ۱۳۸۷: ۸۹).

الف: قاطعیت در پیروی از قانون

بسیار اتفاق می افتد که واقعیت ها با ملاحظات زودگذر و مصالح شخصی و گروهی، در تعارض است و حق در یک طرف قرار می گیرد و مصلحت اندیشی در طرف مقابل. در اینجا معمولاً سیاستمداران دنیا، مصلحت اندیشی را بر حق و واقعیت مقدم می دارند و خود را در پای

آن قربانی می کنند... ولی مردان الهی و رجالی که گام در جای آنها نهاده اند، بی تردید حق را ترجیح می دهند. یکی از موارد اختلاف امیر مومنان علی (ع) با دشمنان و حتی با بعضی از دوستانش همین بود. آنها می گفتند که تقسیم عادلانه بیت المال، هر چند حق است، اما هماهنگ با مصلحت نیست و باید سردمداران را مقدم شمرد و ثروتمندان صاحب زور را سهم بیشتری داد و از سهم مستضعفان تسلیم در مقابل حق، کاست؛ در حالی که علی (ع) دقیقاً طرفدار اجرای حق و عدالت بود. هر چند برای گروهی ناخوشایند باشد و دست از حمایت او بردارند یا به مخالفتش برخیزند و تنها ماندن علی (ع) بیشتر به خاطر همین بود... ایشان با اینکه به خوبی می دانست ادامه سیاست ترجیح حق بر مصلحت، چه مشکلاتی را برای او به بار خواهد آورد و ممکن است در بعضی از صحنه ها مایه شکست گردد؛ باز دست از این برنامه الهی برنداشت و با این عمل، یک ارزش مهم اسلامی را زنده کرد. به یقین، احیای ارزش ها و حفظ آن برای نسل های آینده در یک مکتب الهی مقدم بر پیروزی های موقت و مقطعی است و این مطلب مهمی است که به بسیاری از سؤالات درباره چگونگی حکومت علی (ع) پاسخ می دهد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۲/۳۵۴-۳۵۲). ایشان چنین بیان می نماید که: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَىٰ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئُكُمْ عَلَيَّكُمْ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۳۴)؛ شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم.

بعد از پیغمبر، سال ها بود که جامعه اسلامی به امتیاز دادن به افراد با نفوذ عادت کرده بود و علی (ع) در این زمینه صلابت عجیبی نشان می داد. می گفت: «من کسی نیستم که از عدالت، یک سر مو منحرف شوم...». اصحابش می آمدند و می گفتند: آقا! یک مقدار انعطاف داشته باشید؛ می گفت: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَا مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا!» (همان، خطبه ۱۲۶)؛ آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری

نخواهم کرد! (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۸). امام (ع) هشدار می دهد که در بازگرداندن روح آزادی و مساوات و عدالت، کمترین انعطافی نباید نشان داد؛ بلکه اصولاً مقام والای حکومت را در درجه نخست برای همین پذیرفته است و آن کس که گمان می برد علی (ع) روی این موضوع معامله خواهد کرد؛ سخت در اشتباه است و علی (ع) را نشناخته است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۸/۱). ایشان می فرماید:

«أَوْ أُجْرَ حَيْلِ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! وَكَأَنِّي بِقَاتِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضُّعْفُ عَنْ قِتَالِ إِذَا كَانَ الْأَقْرَانِ، وَ مَنَازِلَةَ الشُّجْعَانِ». أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَضْلَبَ عُودًا، وَالرُّوَاعِ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا، وَالنَّابِتَاتِ الْعَذِيَّةَ أَقْوَى وَقُودًا، وَ أَيْطَأُ خُمُودًا» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۴۵)؛ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید: «اگر غذای فرزند ابی طالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هماوران و شجاعان بازمانده است». آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت تر، و درختان کناره جویبار پوستشان نازک تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پردوام تر است.

ولی نکته مهم این است که در برخورد با انحرافات، شتاب زده عمل نکرد؛ زیرا بر خورد یکباره با همه انحرافات که جامعه، سال ها با آن به عنوان اسلام خو گرفته بود موجب نارضایتی همگان و سست شدن پایه های حکومت می شد (ری شهری، ۱۳۷۶: ۲۵۷).

ب: صداقت سیاسی

صداقت سیاسی آن است که عملکردها، شعارها، هدف ها و جهت گیری ها، برخاسته از ایمان، و الهام گرفته از تعهد و برای کسب رضای الهی باشد و از هرگونه «سیاسی کاری» و دروغ و جعل و تهمت و کتمان، پرهیز شود و استقامت بر سر مواضع حق، دستخوش کشاکش منفعت طلبی و خودمحموری نگردد... تفاوتی که میان «سیاست علوی» و شیوه معاویه بود، ریشه در همین مسئله داشت. معاویه برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ عمل خلاف شرع و دروغ و تزویر و خیانتی، ابا نداشت؛ اما آنچه دست حضرت علی (ع) را بسته بود که نمی توانست همچون امویان رفتار کند، «تقیّد و تعهّد به شرع و حق» و «صداقت

سیاسی» بود و آنچه سبب شد آن امام راستین، حتی یک روز هم، بر سر کار بودن معاویه را تحمل نکند و برخلاف مصلحت اندیشی های برخی، او را کنار بگذارد؛ همان صداقت سیاسی بود؛ وگرنه می توانست تا محکم تر شدن پایه های حکومتش، با معاویه «معامله سیاسی» کند؛ سپس او را برکنار کند. داشتن «مواضع شفاف»؛ البته در عمل، نه فقط در شعار، و عدم زد و بند پنهانی، از نمودهای دیگر صداقت سیاسی است. علی (ع) به نیروهای نظامی خویش، نامه می نویسد که: «أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أُطَوِّى دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۵۰)؛ آگاه باشید! حق شما بر من آن است که، جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم (محدثی، ۱۳۸۲: ۳۲۴-۳۲۳).

یکی از مشکلات خلافت امام علی (ع)، مسئله صراحت و صداقت در سیاست بود که این راهم عده ای از دوستانش نمی پسندیدند. می گفتند: سیاست این همه صداقت و صراحت بر نمی دارد. یک مقدار خدعه و دغل بازی هم باید در آن قاطی کرد، چاشنی سیاست، دغل بازی است... وقتی بعضی می گفتند علی سیاست ندارد؛ معاویه را ببین چقدر سیاست مدار است! می گفت: «وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذَى النَّاسِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۲۰۰)؛ سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدار تر نیست. اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک ترین افراد بودم (مطهری، ۱۳۳۳: ۲۸).

۲- سیمای اجتماعی

در کلام آن حضرت، محبوب ترین امور در نزد حاکم اسلامی باید رساترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدل و جامع ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد. حضرت در این دستور، قانون اصلی سه حقیقت با اهمیت را بیان می کند: الف: در اظهار حق و اجرای آن؛ ب: در اظهار عدالت و اجرای آن؛ ج: در اجرای امور اجتماعی؛ بنابراین مقصود از رضای مردم، آن رضایت است که تأمین حق حیات و حق کرامت و حق آزادی معقول آنان، به طور کامل در آخرین حد ممکن ناشی می گردد (موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴: ۱).

۲-۱- عدالت

عدالت اجتماعی بدین معنا است که: در جامعه حقوق همگان رعایت شود. در مقابل عدالت اجتماعی، ظلم اجتماعی قرار دارد که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. امیر مومنان علی (ع) را شهید عدالت نامیده اند. روشن است عدالتی که زمینه ساز شهادت حضرت شد، عدالت در بعد اجتماعی است که به معنای پایمال کردن حقوق دیگران است. در واقع عدالتی که سبب شهادت آن امام همام گردید، عدالت در بعد اجتماعی و نوع تفکر مخصوصی بود که آن حضرت درباره عدالت اجتماعی داشت. تفکری که نه تنها بارها و بارها در ضمن سخنان خویش بر آن تأکید می ورزید؛ بلکه در طول عمر مبارک خویش، بویژه در دوران کوتاه حکومتش، در عمل بدان پای بند بود و در این راه، هیچ مسامحه و انعطافی را روا نمی دانست؛ تا آنجا که این شیوه قاطع را حتی نسبت به نزدیک ترین کسان خویش اجرا می کرد؛ چنان که این شیوه در داستان برخورد آن حضرت با برادرش عقیل، در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه مشهود است... شخصی از آن حضرت پرسید: «أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ» (سید رضی، ۱۳۸۵: حکمت ۴۳۷)؛ عدل یا بخشش، کدام یک برتر است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ؛ عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد؛ در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می سازد، عدالت، تدبیر عمومی مردم است؛ در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است. آن حضرت، عدالت اجتماعی را از هر چیز دیگری بالاتر می دانست و سیاست خود را بر مبنای همین اصل، بنیان نهاد و در این راه، هیچ منظور و هدف دیگری نتوانست آن حضرت را از اجرای عدالت بازدارد (موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴: ۷)؛ به عنوان نمونه درباره قطاق عثمان (اراضی که متعلق به همه مسلمانان بود و خلیفه سوم آنها را در اختیار اشخاصی خاص قرار داده بود) فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ، وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْإِمَاءَ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۵)؛ به خدا سوگند! بیت المال تاراج شده را هر کجا

که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است.

حکومت الهی که مطلوب امیر المومنین (ع) است؛ بر پایه حق و عدل استوار است. امام علی (ع) در دوران حکومت و خلافت ظاهری خود معنا و تصویری غیر از تصور رایج از حکومت که مبتنی بر سلطه، نیرنگ و سیاست بازی، خود محوری و خودکامگی بود، ارائه داد؛ حکومتی متکی بر حجت های عقل و نمایانگر زیبایی های شهودی. سطح معرفت و مطالبات مردم از حکومت را متحول ساخت و بینشی جدید در این زمینه را به وجود آورد؛ هدفی که در حکومت علوی مشهود است؛ اقدام در جهت اجرا شدن فرمان ها و احکام الهی در بستر جامعه است (حکیمی، ۱۳۸۵: ۶۰۵). از این رو فرمود:

«بَعْدَ مَا بُويعَ بِالْخِلاَفَةِ، وَقَدْ قَالَ لَهُ قَوْمٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: لَوْ عَاقَبْتَ قَوْمًا مِمَّنْ أَجْلَبَ عَلَيَّ عُثْمَانُ؟ فَقَالَ (ع): يَا إِخْوَتَاهُ! إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةِ وَالْقَوْمِ الْمُجْلِبُونَ عَلَيَّ حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ! وَهَاهُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ تَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ، وَالثَّقَتُ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاءُوا؛ وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعًا لِقُدْرَةِ عَلِيٍّ شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَإِنَّ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً. إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ - إِذَا حُرِّكَ - عَلَى أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرُونَ، وَفِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرُونَ، وَفِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَلَا ذَاكَ، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسَ، وَتَفْعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَتُؤَخِّذَ الْحُقُوقُ مُسْمَحَةً. فَاهْدُوا عَنِّي، وَانظُرُوا مَادَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَلَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تَضْعِضُ قُوَّةً وَتَسْقِطُ مَنَّةً، وَتُورِثَ وَهْنًا وَذِلَّةً. وَ سَأَمْسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ. وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۶۸)؛ پس از بیعت مردم با امام (ع) در سال ۳۵ هجری، گروهی از صحابه گفتند: ای کاش شورشیان بر ضد عثمان را کبیر می دادی، امام در پاسخشان فرمود: ای برادران! از آن چه شما می دانید بی اطلاع نیستم، اما قدرت اجرای آن را از کجا به دست آورم؟ آنان با ساز و برگ و نیرو به راه افتادند، بر ما تسلط دارند و ما بر آن ها قدرتی نداریم، هم اکنون بردگان شما با آنها می جوشند، و بادیه نشینان اطراف شما به آنان پیوسته اند. آنها در بین شما زندگی می کنند، و هر مشکلی را که بخواهند بر شما تحمیل می کنند، آیا برای خواسته های خود توانا بید؟ کاری که پیش آمده از جاهلیت است، شورشیان یار و یاور دارند، اگر برای کبیر دانشان حرکتی آغاز شود، مردم به چند دسته تقسیم می شوند: گروهی خواسته های شما را دارند، و عده ای برخلاف شما فکر می کنند، و گروهی نه این را می پسندند و نه آن را. پس صبر کنید تا مردم آرام شوند، و دل



های مضطرب در جای خود قرار گیرد، و حقوق از دست رفته با مدارا گرفته شود. اکنون مرا آسوده گذارید، و در انتظار فرمان من باشید، کاری نکنید که قدرت ما را تضعیف کند و اقتدار امت ما را متزلزل سازد و سستی و زبونی به بار آورد. این جریان سیاسی را تا می توانم مهار می کنم؛ اما اگر راه چاره ای نیابم، با آنان می جنگم (که سرانجام درمان، داغ کردن است).

ایشان بهترین بنده خدا را حاکم عادل دانسته است که با عملکرد مثبت خود، از سنت رسول الله، پاسداری کند و بدترین انسان را حاکمی می داند که با عملکرد خود، سنت رسول الله را در جامعه مهجور کند و از بین ببرد (فاتحی و ابوالقاسمی، ۱۳۸۸: ۱۱۵) و می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ شُتُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ، وَ عَزَّجُوا عَن طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَ صَعُوا تَبِجَانَ الْمَفَاخِرَةِ. أَلْفَلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ، هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَ لُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا، وَ مُجْتَنَبِي الثَّمَرَةِ لِعُغْرِ وَ قَتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّارِعِ بَعِيرِ أَرْضِهِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۵)؛ ای مردم! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات، در هم بشکنید، و از راه اختلاف و پراکندگی بپرهیزید و تاج های فخر و برتری جویی را بر زمین نهدید، رستگار شد آن کس که با یاران به پا خاست، یا کناره گیری نمود و مردم را آسوده گذاشت؛ این گونه زمامداری، چون آبی بدمزه و لقمه ای گلوگیر است، و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین شخص دیگری بکارد.

۲-۲- مردم داری

سیاست و سیره امام علی (ع) در مردم داری و جلب رضایت و حمایت توده ها، دقیقاً همان سیاست پیغمبر اسلام (ص) بود. آن حضرت در راستای این سیاست از هر حرکتی که ناخرسندی همگانی مردم را به دنبال داشت؛ اجتناب می کرد (ری شهری، ۱۳۷۶: ۲۵۴). حکومت پیوندی است در میان امام و امت، همانند پیوند سر با بدن که بدون همکاری نزدیک و هماهنگی کامل هرگز سامان نمی یابد؛ به تعبیر دیگر، حاکمان الهی در عین اینکه نمایندگان خدا در میان امت ها هستند، نمایندگان مردم برای تأمین مصالح آنها نیز می باشند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۲/ ۳۴۹).

از نکاتی که امام (ع) در نامه ۵ نهج البلاغه به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان می نویسد، این نکته

است و چنین می فرماید:

«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَنَاتَ فِي رَعِيَّةٍ، وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَيْقَةٍ» (سید رضی، ۱۳۸۵: نامه ۵)؛ تو حق نداری نسبت به رعیت استبداد ورزی، و بدون دستور به کار مهمی اقدام نمایی.

ایشان به سراغ چیزی می رود که دامن زمامداران را می گیرد و آن، مسئله، استبداد رأی و ترجیح دادن تمایلات شخصی بر منافع مردم است. امام (ع) مخصوصاً از واژه «رعیت» استفاده می کند که مفهومش کسانی است که باید حال آنها، مراعات و مصالح آنها در نظر گرفته شود؛ سپس به او دستور می دهد که کارهای مهم اجتماعی را همچون کارهای شخصی بشمارد و ابعاد و آثار آن را در جامعه در نظر بگیرد و بدون اطمینان از عواقب آثار آن، تصمیم نگیرد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۳۹/۷).

۳- سیمای سیاسی

جهت گیری سیاست در نظر امامان (ع)، معطوف به حفظ موارث و بالندگی فضای ایمان و زدودن ظلم و شرک و تباهی بوده است. در سیره آن امام همام، موارد شاخص بسیاری یافت می شود که در ادامه به چند مورد آن اشاره می شود:

امام علی (ع) در خطبه ۵ نهج البلاغه فضای سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی پس از رسول الله را ترسیم کرده و آشکار ساخته است که تصمیم گیری بجا، برای رهبری واقع بین در فضایی که امکان گفتن و سکوت وجود ندارد تا چه اندازه دشوار است؛ در چنین وضعیتی اگر او از زمامداران حاکم انتقاد می کند و از تصمیمی که در سقیفه گرفتند نگران است به این معنا نیست که او ریاست طلب است و اگر سکوت را بر قیام و وضع فعلی ترجیح می دهد به این معنا نیست که از مرگ و کشته شدن می هراسد و از ترس به وظیفه خود عمل نمی کند. گذشته روشن علی (ع)، این اتهامات را رد می کند. دلیل سکوت او این است که زمان، اقتضای قیام ندارد و در شرایطی که مردم از قیام حمایت نمی کنند هرگونه حرکت تند و حساب نشده، جامعه نوپای اسلامی را دچار پراکندگی می کند و موجب چیرگی دشمنان اسلام می گردد (ری شهری، ۱۳۷۶: ۲۳۴). ایشان می فرماید:



«فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَهَاتَ بَعْدَ اللَّتَبَا وَ اللَّتَى! وَ اللَّهُ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ أَيْطَابِ آتَسٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ بَلِ أَنْدَمَجَتْ عَلَيَّ مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ يُحْتَبَرُ بِهِ لِأَضْطَرَّتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرْضِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۵)؛ در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می گویند: از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ ها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا! انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است! این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه های عمیق!.

امام علی (ع) در نهج البلاغه جمله ای دارد: علی موجود عجیبی است، اصلاً عظمت علی اینجا ظاهر می شود، که می گوید: «فَأَنَا فَفَأْتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۹۳)؛ من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرئت چنین کاری را نداشت، آنگاه که امواج سیاهی ها بالا گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید. یعنی در فتنه این خشکه مقدس ها، غیر از من، احدی از مسلمین جرئت نمی کرد که شمشیر به گردن اینها بگذارد. چون طبقه به اصطلاح مقدس مآب را فقط دو طبقه می توانند، بکشند: یکی طبقه ای که به اسلام و خدا معتقد نیست؛ مثل اینکه اصحاب یزید آمدند و امام حسین (ع) را کشتند؛ ولی اینکه طبقه ای که خودشان مسلمان باشند، جرئت نکنند در مقابل این طبقه حرفی بزنند و کاری نکنند؛ کار هرکس نیست. شیرافکن است. بصیرتی می خواهد مثل بصیرت علی (ع) که خطر اینها را برای دنیای اسلام احساس کند (مطهری، ۱۳۷۳: ۴۰).

الف: سیاست نیکو

از دیدگاه امام علی (ع) سیاست باید ضمانت اجرائی داشته باشد... اگر سیاستمداران جهان با ارزش های اخلاقی تربیت شوند و از بهترین های جامعه اسلامی انتخاب گردند... اصول و ارزش های اخلاقی دقیقاً اجرا می گردد. امام علی (ع) در حکومت پنج ساله خود اصول



یاد شده را با پشتوانه ارزش ها به کار گرفت و موفق هم شد (دشتی، ۱۳۷۹: ۵۱) که اینگونه به آنها اشاره می نماید: «بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَتَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ العَلْيَاءِ وَبِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ. وَقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الوَاعِيَةَ، وَ كَيْفَ يُرَاعِي النُّبَأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رُبُّ جَنَانٍ لَمْ يَفَارِقْهُ الحَقْفَانُ. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الغَدْرِ، وَ أَتَوَسَّسُكُمْ بِحَلِيَّةِ المُعْتَرِّينَ، سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلَابُوبُ الدِّينِ وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقَ النُّبِيِّ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الحَقِّ فِي جَوَادِّ المَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَفُونَ وَ لَا دَلِيلَ، وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تُمِيهُونَ. اليَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ العَجَمَاءَ ذَاتِ البَيَانِ! عَزَبَ رَأْيَ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَكْتُ فِي الحَقِّ مُذْ أُرَيْتُهُ! لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (ع) خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ! اليَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الحَقِّ وَ البَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ!» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۴)؛ شما مردم به وسیله ما، از تاریکی های جهالت نجات یافته و هدایت شدید، و به کمک ما، به اوج ترقی رسیدید، صبح سعادت شما با نور ما درخشید، گر است گوشی که بانگ بلند پندها را نشنود، و آن کس را که فریاد بلند، گر کند، آوای نرم حقیقت چگونه در او اثر خواهد کرد؟ قلبی که از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد! من همواره منتظر سرانجام حيله گری شما مردم بصره بودم، و نشانه های فریب خوردگی را در شما می نگریستم. تظاهر به دین داری شما، پرده ای میان ما کشید، ولی من با صفای باطن، درون شما را می خواندم. من برای واداشتن شما به راه های حق، که در میان جاده های گمراه کننده بود به پا خاستم؛ در حالی که سرگردان بودید و راهنمایی نداشتید. تشنه کام هر چه زمین را می کنید قطره آبی نمی یافتید، امروز زبان بسته را به سخن می آورم. دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند! از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شک و تردید نکردم! کناره گیری من چونان حضرت موسی (ع) برابر ساحران است که بر خویش بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد. امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم، آن کس که به وجود آب اطمینان دارد تشنه نمی ماند.

ب: دوری از استبداد

در تاریخ، یکی از آفت های بزرگ حکومت ها و قدرت های سیاسی، استبداد و خودکامگی حاکمان بوده است. استبداد یعنی پیروی از آرای آمیخته با هوی و هوس شخصی که نتیجه طبیعی آن عدم رعایت مصالح افراد جامعه است که شخص مستبد، به جای مصالح جامعه



به مصلحت خود می اندیشد (دشتی، ۱۳۷۹: ۹۱).

امام علی (ع) در رهنمودهای خود جهت عبرت گرفتن امت از استبداد و خودکامگی حکومت های پیشین و دیکتاتورهای ستمگر، هشدارگونه می فرماید: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَوَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ» (سید رضی، ۱۳۸۵: خطبه ۱۹۲)؛ از آنچه که بر ملت های متکبر گذشته، از کیفرها و عقوبت ها و سخت گیری ها، و ذلت و خواری فرود آمده، عبرت گیرید.

نتیجه گیری

ارتباط دین و سیاست را در نهج البلاغه نمی توان به عنوان یک مفهوم یک بعدی مطرح نمود؛ چرا که هر یک از این دو، دارای مفاهیم عمیق و گسترده ای هستند که به دلیل ارتباط دوسویه با یکدیگر، در تمامی عرصه های مرتبط با هم، قابل بحث و طرح هستند. تعریف سیاست در منظر امام علی (ع) که با بسیاری از تعاریف دیگر بسیار متفاوت است، خود نشان از کارآمدی مستقیم دین در این مسئله دارد.

ایشان سیاست را همانند تمامی عرصه های زندگی انسان، با دیدی الهی می نگرند. برخلاف سایر زمامداران، نگاه ایشان به حکومت، جهت کسب موقعیت و بهره مندی از لذاذذ دنیوی نیست؛ بنابراین شیوه زمامداری آن بزرگوار نیز متفاوت می گردد.

شیوه مردم داری، نحوه ارتباط با سایر اقلیت ها در جامعه و یا تقسیم بیت المال، همه و همه در حکومت علی (ع) سبک و سیاقی متفاوت دارد؛ بنابراین می توان این گونه گفت: -آن حضرت، پذیرش حکومت را در راستای تعهدی الهی می داند که تمامی علمای

جامعه در جهت احقاق حق مظلومان بر عهده دارند؛

- آمیختگی دیانت با سیاست در وجود امیر المومنین (ع) آن چنان است که موجب می گردد ایشان با وجود امکان بهره برداری از حکومت، پرهیزگاری را مقدم دانسته، از آن عدول ننماید؛ - اموال و دارایی ها و امکانات در اصل از آن خداست که به صورت امانت و از باب نیابت، در

اختیار حاکم جامعه است که اجازه استفاده از آن در راستای رفاه و آسایش همگانی داده شده است؛ -حکومت علوی، یکی از مردمی ترین حکومت هاست که برخلاف خودکامگی سایر حاکمان، به دلیل رنگ الهی آن، به شیوه ای متفاوت از حاکمان قبلی با مردم تعامل برقرار و بر حقوق آنان تأکید می نماید؛

-امام علی (ع)، بر حق به غارت رفته خویش به خاطر مصلحت بالاتر سکوت می کند و این نشان از هدف و انگیزه الهی است که راه را بر هرگونه منیت می بندد و مصلحت فردی را قربانی مصلحت اسلام و حکومت اسلامی می نماید؛

-برخلاف پایمال شدن حقوق اقلیت ها در دیگر جوامع، شخصیتی زمامدار جامعه اسلامی است که خود را در برابر به یغما رفتن زیورآلات زنان غیر مسلمان مسئول می بیند و این حاکی از نقش انکار ناپذیر دین در عرصه سیاست است.

در بخش پایانی پژوهش به کارکردهای ارتباط دین و سیاست پرداخته شده است که در شخصیت و عملکرد حاکم جامعه اسلامی نمود و ظهور می یابد. امیر مومنان علی (ع)، ضمن قاطعیت در پیروی از قوانین الهی، با رعایت صداقت و عدالت، به جای مال اندوزی و کسب قدرت، با بصیرت و زمان شناسی، راه را بر هرگونه سوء استفاده دشمن می بندد و ضمن دوری از استبداد و تأکید بر سیاست نیکو، زمینه انجام شدن ارزش های اخلاقی و انسانی را در جامعه فراهم می نماید و این چیزی نیست جز تأثیر ارتباط دین و سیاست، که در شخصیت والای اسوه شیعیان، امام علی (ع) در نهج البلاغه به خوبی منعکس شده است.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آشفته تهرانی، امیر (۱۳۸۷). *جامعه شناسی جهانی شدن*، تهران: انتشارات دانژه، چاپ اول.
- ۳- ابراهیم زاده آملی، نبی الله (۱۳۷۷). *حاکمیت دینی*، تهران: انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه، جلد ۱.
- ۴- اطاعت، جواد (۱۳۸۹). «حکمت و حومت امام علی (ع) از دیدگاه نهج البلاغه»، نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۸۱ و ۲۸۲، ۹۶.
- ۵- حاتمی، محمدرضا و لعل علی زاده، محمد (۱۳۹۰). *مبانی علم سیاست*، تهران: انتشارات پیام نور، چاپ دوم.
- ۶- درخشه، جلال (۱۳۹۱). «سیاست در اسلام و فقه سیاسی: نسبت اخلاق و سیاست از دیدگاه امام علی (ع)»، نشریه سیاست، شماره ۲۷، ۴۵.
- ۷- دشتی، محمد (۱۳۷۹). *امام علی (ع) و مسائل سیاسی*، قم: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، جلد ۲، چاپ اول.
- ۸- رنجبر، مقصود (۱۳۸۷). «اخلاق سیاسی از دیدگاه امام علی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی (دانشگاه اصفهان)، سال هفتم، شماره ۱۵، ۸۹.
- ۹- ری شهری، محمد (۱۳۷۶). *رهبری در اسلام*، قم: دارالحدیث، چاپ دوم.
- ۱۰- سید رضی، محمد بن حسین (۱۳۸۵). *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات گلستان ادب، چاپ اول.
- ۱۱- عمید، حسن (۱۳۵۸). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: انتشارات اشجع.
- ۱۲- فاتحی، ابوالقاسم؛ ابوالقاسمی، محمد جواد (۱۳۸۸). «درآمدی بر وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم»، نشریه معرفت سیاسی، سال اول، شماره ۲، ۱۱۵-۱۱۳.
- ۱۳- فاضل لنکرانی، محمد (بی تا): *آیین کشورداری از دیدگاه امام علی (ع)*، بی جا: کتابخانه تخصصی معاونت تربیت و آموزش ساعس ناجا.

- ۱۴- فاضلی، قادر (۱۳۷۸). «سیاست و حکومت از دیدگاه محمد تقی جعفری در تفسیر نهج البلاغه»، نشریه وقف میراث جاویدان، شماره ۲۵ و ۲۶، ۳۲.
- ۱۵- طبعی، منصور (۱۳۸۹). سیمای امنیت در نهج البلاغه، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی.
- ۱۶- محدثی، جواد (۱۳۸۲). اخلاق معاشرت، قم: موسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چاپ پنجم.
- ۱۷- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). آموزش عقاید، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ شصت و چهارم.
- ۱۸- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۹- _____ (۱۳۶۱). سیری در نهج البلاغه، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۰- معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات امیرکبیر، تک جلدی، چاپ بیست و پنجم.
- ۲۱- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۸۵): پیام امیرالمومنین شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه. تهران: دارالکتب اسلامی، جلد ۷ و ۲، چاپ اول.
- ۲۲- موسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی با همکاری ستاد پاسخگویی به مسائل مستحدثه دینی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (۱۳۸۴). چهل پرسش پیرامون امام علی علیه السلام، قم: گلستان معرفت.
- ۲۳- نصیری، علی (۱۳۸۴). «سیره سیاسی امام علی علیه السلام»، فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم (ع)، شماره ۳۱، ۱۵۷.
- ۲۴- نوایی، علی اکبر (۱۳۸۹). «روش شناسی حرکت های سیاسی امامان علیهم السلام»، نشریه اندیشه، سال شانزدهم، شماره ۶، ۱۱۴-۱۱۲.
- ۲۵- نوری همدانی، حسین (بی تا). بیت المال از دیدگاه نهج البلاغه، بی جا: کتابخانه تخصصی معاونت تربیت و آموزش ساعس ناجا، جلد ۱.

۲۶- ورعی، جواد (۱۳۸۱). مبانی دینی و سیاسی برائت از مشرکان، چاپ سوم، تهران:

نشر مشعر، جلد ۱.

۲۷- ولایی، عیسی (۱۳۷۷). مبانی سیاست در اسلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی، چاپ اول.

